

چهار فصل بالذکر و قاصد الفانقیه
 از زمستان ایتیل ۱۲۵۷ تا پائیز تنگوزنیل ۱۲۶۸

از زمستان ایت نیل ۱۲۶۷ تا پائیز تنگوزنیل ۱۲۶۸

هنگامی که سرانجام، پس از چهارده سال و سه ماه سلطنت، در شب سه شنبه، ششم شوال ۱۲۶۴ هجری قمری، در قصر جدید الهای محمدیه - مغرب تجریش شمیران -، محمد شاه از رنج نقرس و باد سرخ تا به ابد و ارمید (اقبال: ۸۱)، عصری نوین در تاریخ ایران آغاز گردید. آنگاه که صدر صوفی مسلک یکهزار و چهارصد و شصت و هشتاد و نهم و نوبت و مستعمل (همان: ۱۹۳) را و انهاد و رفت تا سر آخر در شب جمعه، دوازدهم رمضان ۱۲۶۵، در عتبات عالیات به دیار باقی رود (آدمیت: ۵۹) و افواج ماکویی و ایروانی عزیزان و عطشان از بلقان مردهمان گریختند، تهران از تخدیر سیزده سال صدارت حاجی سر برداشت. شاه جوان روز جمعه، بیست و یکم ذیقعده، به پایتخت وارد، و شب شنبه، هفت ساعت و بیست دقیقه از شب گذشته، به تخت سلطنت جلوس کرد و همان شب میرزا تقی خان امیر نظام را به صدارت برگزید (اقبال: ۱۰۴).

در سنوات بعد، از برکت دولت مستعجل امیر، خمار و رخوت سلطنت و صدارت مرید و مراد پیشین زدوده شد و تهران به تجاری دست یازید که پیش از آنش هرگز میسر نشده بود: «نظم میرزا تقی خانی» و استقرار امور بر مدار تعقل. به هر گوشه شهر جنبشی بر پا بود و هر روز تازه تر از تازه تری در راه: یک سوی، در زمینی واقع در شمال شرقی ارك سلطنت، که پیش از آن سرباز خانه بود، به طراحی

میرزا رضای مهندس و معماری محمد تقی خان معمار باشی سنگ بنای «دارالفنون» نهاده می شد (آدمیت : ۱۲۷) تا پرتو معارف جدید را بازتاباند؛ و دیگر سوی، بیرون دروازه دولت، «مریضخانه دولتی» که پذیرای چهار صد تن بیمار باشد (همان : ۱۷۷)؛ و سویی دیگر، «سرای اتابکیه» یا «سرای امیر» با دو طبقه و سیصد و سی و شش حجره (همان : ۱۸۲) که موجب راحت بازاریان شود و رونق تجارت؛ و به چهل جای از شهر نیز چهل باب قراولخانه با چهارده هنگ مأمور (همان : ۱۰۲) که امن و امان خلق را ممکن سازد. همه آنچه بود، تازه بود و حاکی از فردایی روشن. یک جای صحبت از «حفظ الصّحّه» بود و «تلقیح عمومی آبله» در شهری هر ساله به مرگامرگی دچار؛ و جایی دیگر سنگفرش کوچه ها و خیابان های ارك آغاز گشته و بنای تّسری به سایر محلات داشت. در شهری چنان آلوده و با هوایی چندان عفن که خاصه به هر تابستان خلائق را جز گریز به بیلاقات یا ماندن و به مرگامرگ تن دادن چاره نبود، بنای نظافت شوارع و بازارها و یخچال ها می نهادند و به کلاتتری میرزا محمود خان کلاتر هر دو روز یکبار کسانی را به تطهیر معابر شهر می گماردند (همان : ۸۰-۱۷۹) - شهری که اینک سکنه اش رو به ازدیاد نهاده و بیوفاتش به بیرون دروازه ها می گسترد (همان : ۱۸۳). و سرانجام، در اوج آن جنب و جوش مستمر، در زمستان سخت ۱۲۶۷ هجری قمری که «شدت سرما به خلاف سال های گذشته بود» و بارش برف «زیاده از عادت این ولایت» (وقایع اتفاقیه : ش ۲-۱)، در مطبوعه سنگی «حاج عبدالحمید»، در نزدیکی دروازه دولاب (همان : ش ۶۱-۲۷)، «روزنامه اخبار دارالخلافه تهران» یا «روزنامه وقایع اتفاقیه» پایه عرصه وجود گذارد. در «یوم جمعه، پنجم شهر ربیع الثانی ایت تیل سنة ۱۲۶۷»، پس از چند روز تلاش مداوم که متن با ترکیبی از دوده و روغن پخته و سفز و موم بر کاغذ مشمع زرد رنگ تحریر شد و یک شبانه روز در آب ماند و بعد به مدد آتش بر مرمر صیقل خورده نقش بست و اسید حواشی خطوط را خورد، از فشار کاغذ مرطوب بر آن سطور برجسته به مرکب آغشته نخستین شماره «روزنامه اخبار دارالخلافه تهران» پدیدار گردید.

آن روز، کمتر کسانی شایده به یاد آوردند که سنواتی پیشتر هم در «عشر آخر رمضان المبارک سال یکهزار و دوست و پنجاه و دو هجری»، به عهد سلطان پیشین، «اعلام نامه ای» به جهت استحضار ساکنین ممالک محروسه ایران قلمی و تذکره گردید تا «بر وای ضوابطی» آنان «مخفی نماند که همت ملوکانه اولیای دولت علیه مصر و قندهار این گشته است که ساکنین ممالک محروسه تربیت شوند و از آنجا که اعظم تربیت آگاه ساختن از گار جهان است، لهذا، به حسب حکم شاهنشاهی کاغذ اخباری مشتمل بر اخبار شرقیه و غربیه» و «مختصراً هر آنچه طرفه بوده و نازگی داشته و استماع آنها مرث آگاهی و دانش و عبرت اهالی این مملکت خواه - بود، ماهی یکبار در دارالطباعة ثبت و به همه ممالک انتشار خواهد نمود» (تاریخ روزنامه نگاری در ایران : ۱۲-۷). و چنین شد و بدین قرار بعد چند ماهی ایران دارای نخستین «کاغذ اخبار»، که هر ماه، به همت میرزا صالح شیرازی، «به خطّ تعلیق بسیار خوب و سرسخن ها به خطّ ثلث مرقوم و به لبطو غرافی باسمه» (رضوانی : ۱۸-۲۱۷) می شد «به قطع یک

ورق بزرگ از کاغذ خان‌بالیغ» (اقبال : ۱۲۲). گرچه دیر نپائید و به همت «جناب حاجی تعطیل» گردید (خان ملک ساسانی : ۱۲۶).

اینک، پس از گذشت قریب چهارده سال از نشر آن «کاغذ اخبار»، در آن جمعه سرد زمستان که نه حاجی بود و نه سلطان، «روزنامه‌ی اخبار دارالخلافة تهران» در طلیعة خود خبر می‌داد: «از آنجا که همت حضرت اقدس شاهنشاهی مصروف بر تربیت اهل ایران و استحضار و آگاهی آنها از امورات داخله و وقایع خارجه است، لهذا، قرار شد که هفته به هفته احکام همایون و اخبار داخله مملکتی و غیره را، که در کلّ دول دیگر گازت می‌نامند، در دارالطباعة دولتی زده شود و به کلّ شهرهای ایران منتشر گردد که اهالی ممالک ایران نیز در هر هفته از احکام دارالخلافة مبارکه و غیره اطلاع حاصل نمایند. و از جمله محسنات این گازت، یکی آنکه سبب دانایی و بینایی اهالی این دولت علیه است؛ دیگر اینکه اخبار کاذبه اراجیف، که گاهی بر خلاف احکام دیوانی و حقیقت حال در بعضی از شهرها و سرحدات ایران پیش از این باعث اشتباه عوام این مملکت می‌شد، بعد از این به واسطه روزنامه‌ی موقوف خواهد شد. و بدین سبب، لازم است که کلّ اهالی دولت ایران و حکام ولایات و صاحب منصبان معتبر و رعایای صادق این دولت این روزنامه‌ها را داشته باشند. و بر حسب قرار داد فوق، در یوم جمعه پنجم شهر ربیع الثانی ایت تیل سنه ۱۲۶۷ به این کار شروع شد و مباشر این روزنامه‌ها به هر کس طالب باشد، هفته به هفته خواهد رسانند» (وقایع اتفاقیه : ۱).

یک هفته گذشت؛ هفته‌ای که طی آن «چنان هوایی شد... که در دو سه روز برف به آن کثرت از اطراف و حول و حوش دارالخلافة تهران رفت و... هوا به قسمی خوب و خوش... که میان روز در برابر آفتاب کم» می‌شد ایستاد و «مثل اوایل بهار... و کمال خوبی و اعتدال در هواها حاصل... که عساکر نظام در میدان ارك مشغول مشق شدند» (همان : ش ۲). جمعه یازدهم ربیع الثانی رسید و «روزنامه‌ی اخبار دارالخلافة تهران» به «روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه» مسمی گردید. با این شماره، قیمت روزنامه هم محاسبه شد. «از قرار یک عدد در یک هفته پانصد دینار... که یک سال دو تومان و چهار هزار دینار» می‌شد (ایضاً).

«اخبارات داخله ممالک محروسه پادشاهی» و «در صدر آن «دارالخلافة تهران» گواه از «اهتمام اولیای دولت جاوید آیت علیه» داشت که «سبب بدیعه در ممالک محروسه پادشاهی به ظهور آید. از جمله... اهتمام و توجه در ساختن ظروف چینی» نموده، حکم شده بود «کارخانه خوب [و] بزرگ در میان ارك دارالخلافة تهران ساخته شود که استادان در آنجا آمده مشغول شوند و عن قریب، ان شاء الله، ظروف چینی خوب از کارخانه بیرون آید؛ «در دارالایمان قم کارخانه بلور سازی بنا گذارده بودند؛... در مازندران شال چوخای پشمین... بسیار خوش و قماش و زیاد بافته» و «به قدر دو هزار توپ کلیجه نظامی ازین شال دوخته»، «برای ملبوس تباستانی قشون نظام، اولیای دولت علیه قرار» داده بودند «که خواه کلیجه و خواه شلوار، از اقمشه خود ایران دوخته شود»؛ و «ضعیفه تهرانی» هم

«زردوزی دورهٔ ملبوس صاحب منصب نظامی را به قاعدهٔ روم دوخته و در کمال خوبی به عمل آورد. . . که مطلقاً با کار اسلامی امتیاز داده» نمی شد و «اولیای دولت علیه حکم فرمودند که شاگرد بسیار نگاهدارد و تا مدت پنج سال احدی در عمل او شراکت ننماید» (ایضاً). «امورات قشونی» هم براه بود و اخبار «سایر بلاد ممالک محروسه . . . ارومی، کرمان . . . مازندران و استراباد» همه خوش. هنوز از «احوال دول خارجه» - عنوانی که از شمارهٔ سوم به میان آمد - خبری نبود؛ تنها «احوال متفرقه» بود از «اسکندریه، مصر . . . ، اسامبول . . . ، کشتی های بخار که از ولایت انگلیس تا ینگی دنیا» می رفتند، «نا خوشی و با . . . در حجاز» که «بسیار مقاتل شده» بود، چرخ تایلند پنبه و ساختن ریسمان در شهر منچستر، «منجمان فرنگستان» و حلقه های «ستارهٔ زحل»، رطوبت هوای «شهر لندن» و اختلاط آن با «بخار ذغال سنگ»، ساختن کالسکه «به جهت سعید پاشا امیر قشون بحری پاشای مصر، ایضاً در «شهر لندن» و سر آخر «برنجی که در مملکت فرانسه کاشته» بودند.

امورات روزنامه هم براه بود و همه چیز مهبای انتشار مرتب جریده ای هفتگی؛ پر واضح «برای این کار مخارجی لازم بود. لهذا،» امیر «قرار داد هر کس در ایران دارای دوست تومان موجب دولتی است، باید اجیر یک روزنامه شده و در سال دو تومان قیمت آن وا بدهد» (احتماد السطنه: ۲۱۴). دایرهٔ خوانندگان عملاً به معتبرین «نوکر باب» محدود بود و «رعایا و متوسطین» بیرون از آن محدوده؛ قیمت روزنامه چندان هم با کیسهٔ این جماعت سازگار نبود وقتی می شد «گندم ساوجبلاغی» را «خرواری ۲ تومان» و «گندم دور شهر را» خرواری ۱۶ تومان و ۸۰۰۰ دینار «خرید، یا «برنج عنبربو» را «سه من» به ۲۰۰۰ دینار و «گرده» را «سه من ۱۹۵۰ دینار» می فروختند و «آرد گندم ۱ خروار ۲ تومان و ۲۵۰۰ دینار؛ آرد جو ۱ خروار ۱ تومان و ۷۳۰۰ دینار؛ نان ۱ خروار ۲ تومان و ۳۳۳۳ دینار؛ جو ۱ خروار ۱ تومان و ۴۰۰۰ دینار؛ کاه ۱ خروار ۵۲۵۰ دینار؛ روغن ۳ من ۱ تومان و ۵۰۰ دینار؛ شیره ۳ من ۱۷۵۰ دینار؛ هیمة طباخی ۱ تومان و ۵۰۰ دینار» و «متفرقه ۱ تومان؛ تنباکو [ی] اعلیٰ ۳ من ۱ تومان و ۴۰۰۰ دینار» و «رسمی ۳ من ۱ تومان و ۲۰۰۰ دینار؛ پنبه گنداخته ۳ من ۱۰۰۰ دینار؛ گوشت ۱ من ۱۲۰۰ دینار؛ قند؛ ارسی ۱ من ۵۵۰۰ دینار» و «یزدی ۱ من ۴۰۰۰ دینار؛ شکر صندوقی ۱ من ۳۶۰۰ دینار» و «ذغال یک خروار ۲ تومان و ۳۷۵۰ دینار» (وقایع اتفاقیه: ش ۱۰). پس آن «رعایای صادق» اگر هم خواندن می توانستند و می خواستند، روزانهٔ آنچه از قرار یک عدد در یک هفته پانصد دینار» و «در سال دو تومان و چهار هزار دینار» را نمی توانستند خرید؛ می ماند «کل امنای دولت و حکام ولایات و صاحب منصبان معتبر». به شماری از این امنا هم، از جمله میرزا جعفرخان مشیرالدوله، خود امیر روزنامه می فرستاد مصحوب چاپار و مرقومه ای که «مقرب الخاقانا، مخدوما این اوقات قرار شده است که از وقایع و اخبار داخله و خارجه در دارالخلافه، مثل گمازت که در سایر دول معمول است، باسمه نمایند و به اطراف ممالک محروسه بفرستند. ماهی چهار دفعه در ایام جمعه باسمه خواهد شد. قرار دادم که در اوقات عزیمت چاپاران مامور چند پارچه برای آن مخدوم ارسال شود. حالا هم که چاپار مامور بود و

اختباری باسمه کرده بودند، برای آن مخدوم ارسال داشتم که ملاحظه نمایند و از مجاری احوال به قبری که در ذیل آن ذکر شده است مستحضر باشند؛ والسلام» (نامه های امیر: ۲۳).

انتشار جریده مستلزم تسریع داد و ستد اخبار بود و سرعت ارتباط بین ولایات. یکسال پیش، ۱۲۶۶ هجری قمری، چاپارخانه هایی «در سرتا سر ایران» ایجاد، و «شفیع خان چاپارچی باشی» به تصدی «کل چاپارخانه های ایران» (آدمیت: ۱۳۸) گمارده شد. اینک نیز در انتظام آن عمل «قرار داد جدیدی... اولیای دولت قاهره گذاشتند... که در اوّل ماه و پانزدهم چاپارها از دارالخلافه به ممالک... آذربایجان، فارس، رشت، کرمان، استراباد، مازندران، خراسان» و «کرمانشاهان بروند و در چهاردهم و بیست و نهم دو دفعه وارد شوند؛ مگر کرمان چون که دور است، ماهی یک چاپار در پنجم» برود (وقایع اتفاقیه: ش ۱).

امیر مدیریت روزنامه را «به عهده حاجی میرزا جبار ناظم المہام، که دارای اطلاعات خارجی و سابقاً مدتی کنسول ایران در بغداد بود و در این وقت ریاست تذکره را هم داشت، و به همان مناسبت به تذکره چی معروف شده بود»، واگذاشت (آدمیت: ۱۶۱). نامبرده یک «مطبعه سری» هم داشت (تربیت: ۴۲۶). نویسنده روزنامه هم «میرزا عبداللّه روزنامه نویس» (اقبال: ۱۵۰) بود و «مبشر و مترجم» آن «ادوارد برجیس انگلیسی... که در زمان عباس میرزای نایب السطنه برای امور چاپخانه و مطبوعات از انگلستان استخدام شده و چند چاپخانه هم تاسیس کرده بود» (آدمیت: ۱۶۱). این یکی در تبریز وارد خدمت شاه جوان شده منصب «مترجمی کل» (نامه های از ایران: ۳۱۵). مترجم قبلی، که «در سال چهار صد و پنجاه لیره» حقوق داشت، «به مرض ویا» مرده بود. حقوق ادوارد برجیس را هم «چهار صد تومان در سال» قرار دادند و در معیت شاه به تهران آمد؛ حقوق خوبی بود، حیث «مرتب پرداخت» نمی شد (ایضا). «علاوه بر ترجمه جزایر اروپایی»، مأموریت داشت «یک کتاب محتوی اسامی جغرافیایی را هم به فارسی ترجمه کند؛ گرچه تردید داشت «پادشاه حوصله آن را» داشته باشد که تا اتمام ترجمه «صبر کند... زیرا هنوز یک کار و خاتمه نداده و کار دیگر... رجوع» می کردند (همان: ۳۱۶). و اوضاع به همین منوال بود تا سرانجام «مسئولیت اداره» روزنامه را به وی محول نمودند (همان: ۳۱۷).

روزها سپری می شد و سال «ایت نیل» رو به اتمام داشت. دو هفته ای به آخر سال مانده، مقارن انتشار چهارمین شماره، محل تکفروشی روزنامه را هم مشخص کردند که «هر کس در تهران طالب نسخه ای از این روزنامه ها باشد، در بازار، در دکان میر سید کاظم بلور فروش» (وقایع اتفاقیه: ش ۴) بیاید که آن روزها «در بازار کهنه، نزدیک چهار سوق کوچک» (همان: ش ۴۸) بود. تیراژ روزنامه چندان نبود. «کتب سنگی را در ایران معمولاً بیش از هفتصد-هشتصد نسخه چاپ نمی کردند. چه سنگ چاپ بیش از این قابلیت انتستخا نداشت. اگر چه اکمال الدین شیخ صدوق را در یک هزار و هشتاد جلد چاپ زده» (افشار: ۲۷) بودند. کاغذ روزنامه هم یکدست نبود؛ «برخی... روی کاغذ سفید



روزنامه اخبار و کرامات الخلفاء

از آنجا که حضرت امیر شاهی مصر و قیصر بخت اهل کربلا و صحابای صادقی این دولت ساین روزنامه را داشته باشد
 و استحضار و آگاهی شما از امور او را ندانند و وقایع خارج است
 قرار شد که همیشه بمشقه احکام مایون و اخبار را داخل مکتبی و غیره را که
 دول دیگر کازینت مینا در دارالینامه دولتی زده شود و بکل
 شهرهای ایران مشرف گردد که اهل ممالک این شهر در هر شهر از احکام
 دارالخلافه مبارک که وفیر و اطلاع حاصل نمایند و از جمله نعمات این
 کازرت یحیی آنکه سبب دانان و چنانچه امانی این دولت
 خلیفه است دیگر اینکه احبار کازینت را از اجتهت که کاهی برصفا
 احکام دیوانی و حقیقت حال در بعضی از شهرها و سرحدات
 ایران پیش ازین عام استبداد عوام این مملکت میشدند
 بواسطه روزنامه مشرف خواهد شد و بدین سبب لازم است
 که کل انسانی دولت ایران و حکام و لایا و صاحبان منصبان
 در این وقت از حسن بند و سلوک انسانی دولت ایران آ
 دارالخلافه چنان است که فدایی و دفعی سپاس کم میزد و بفریکه
 کم ذکر میزد و بیک سبب اجتهت که پیش قراول نشان است
 در شهر و امثال قراول نشانهای چند روز از غایت انسانی دولت
 قاهر معلوم کرد که سپاس بر بخت شهر از زده اند و منصرف اند که شهرهای
 معظم ممالک نیز قراولان بگذرند و بفریکه حکم شد که در اول حجت در مجلسی
 مشد قراول غایب بیا بگذرانند

اخبار و خود دار الخلفاء

بسیار کلفت چاپ، می شد برای ناصرالدین شاه و شاید اعیان درجه اول و وزیران . . . و برای دیگران روی کاغذ پست تر (نفیسی : ۱۲۴۹).

در انتشار ششمین شماره از اولیای دولت علیه حکم شد . . . قیمت اجناس دارالخلافه به جهت اطلاع خلق گاهگاه در روزنامه نوشته شود (وقایع اتفاقیه : ش ۶). «حسب الحکم دیوان اعلی، قیمت اعلانات» هم «درین روزنامه» مشخص شد «به این تفصیل . . . : بیشتر از چهار سطر نباشد، یک هزار دینار، کمتر هم باشد، یکهزار دینار؛ و اگر بیشتر باشد، از قرار هر سطر پنج شاهی. تجار و غیره را هم اعلام» شد «که هر کس چیزی فروختی داشته باشد و بخواهد به خلق اعلام نماید، درین روزنامه ها از این قرار نوشته می شود» (ایضا). و از این زمان قیمت اعلانات که «قاتق نان» بود، «قاتل جان» شد و موجب سوء تفاهم - چنانکه بیاید.

نخستین اعلان را «موسیو روجیاری نام تاجر فرنگی» داد، در همان شماره، در قریب بیست سطر. آن اعلان چهار قرانی آب برداشت - که می ارزید. طرف فرنگی بود و تاجر، با جریده آشنا و از فایده اعلان آگاه. «روجیاری . . . چند بار مال التجاره به دارالخلافه آورده» بود که «به فروش برساند. در خانه اللهوریدی آقا نزدیک سفارتخانه دولت بهیبه انگلیس، در محله عباس آباد، منزل داشت و موافق تفصیل ذیل اجناس آورده» بود؛ «زنجیر ساعت از طلا و غیره، دست بند و غیره، نشان دوش صاحب منصبان نظامی، قوطی انفیة طلا [ی] میناکاری، تخت و صندلی به طرح خوانین فرنگستان، ساعت مجلسی، قمه که در دو طرفش طباچه» داشت، «ساعت نقره و طلا، اسباب چینی از هر قسم، شمع کافوری، باروت انگلیسی بسیار خوب، چتر بسیار اعلا و خوب، قوطی موزیکان، دستکش از هر قسم، حمایل صاحب منصبان نظامی گلابتون با فانسقه و گل اسباب، زین و برگ فرنگی، بیج بخاری، کاغذ الوان منقش مخمل و گلابتون نما جهت چسباندن اتاق ها، گردن بند سیاه ابریشمی، پیراهن فرنگی» و «غیر از این تفصیل هم چیزهای دیگر اعلا که تازگی» داشت، «بسیار آورده» بود که «بعضی تا آن زمان» به این ولایت هیچ نیامده بود خوانین و خاص و عام «اهل دارالخلافه مبارکه را» هم «اعلام» می کرد «که هر کدام مایل باشند، بیایند و تماشا نمایند» (ایضا).

اواخر سال بود، «هنگام عید نوروز و اوایل بهار فیروز» و «امتای» آن «دولت علیه و کل چاکران و اهالی و اعیان چندین سبب شکرانه و بخورسنجی» داشتند از «حفظ ولایت و آسودگی رعیت و امنیت ممالک» و سرکوب خائینی که «به واسطه خیانت و نمک به حرامی اغتشاش داشتند» (همان : ش ۷). شش هفته ای از عمر روزنامه می گذشت و هفتمین شماره باسمه شده بود. حالا دیگر روزنامه را می شناختند، «دکان میر سید کاظم بلور فروش» هم مشتریان تازه ای یافته بود که متاعی جز بلور را طلب می کردند. «در اول راه افتادن این روزنامه ها، بعضی از اهالی» آن «دولت علیه، نظر به اینکه قانون روزنامه در میانشان متداول نبود و محسنات آن را نمی دانستند، چندان طالب نبودند. بعد از چند هفته که روزنامه قرار گرفت، غیر از امتای دولت علیه و صاحب منصبان نظامی و حکام ولایات که از دولت

علیه حکم شده بود که روزنامه بگیرند، بسیاری اشخاص با رغبت و میل خودشان اسامی خود را قلمداد نموده و ازین روزنامه ها خواهش کردند که هفته به هفته به آنها نیز برسد که استحضار حاصل نمایند. البته در ابتدای هر کاری خوبی آن معلوم نمی شود. بعد از آنکه قرار گرفت، امید هست که روز به روز بهتر بشود و خاص و عام از فواید آن بهره یاب گردند. آنها که سیاحت کرده ... و از امورات دول خارج اطلاع داشتند، می دانستند که در اکثر دول روی زمین، هم دولت و هم اعیان و رعایا و خاص و عام ازین روزنامه ها خیر و منفعت می برند. از آنجا که همت خسروانی اعلیحضرت پادشاهی مصروف به تربیت اهالی و اعیان و تجار و کسبه دولت خود بود که بر دانش و بینش آنها بیفزاید و از گزارش داخله و خارجه خبر دار باشند، لهذا، به انطباق روزنامه و انتشار آن به ممالک محروسه فرمایش علیه فرموده ... و امید کلی بود که به واسطه این روزنامه ها اطلاع و آگاهی و دانایی و بینایی اهالی ... بیشتر شود (ایضاً).

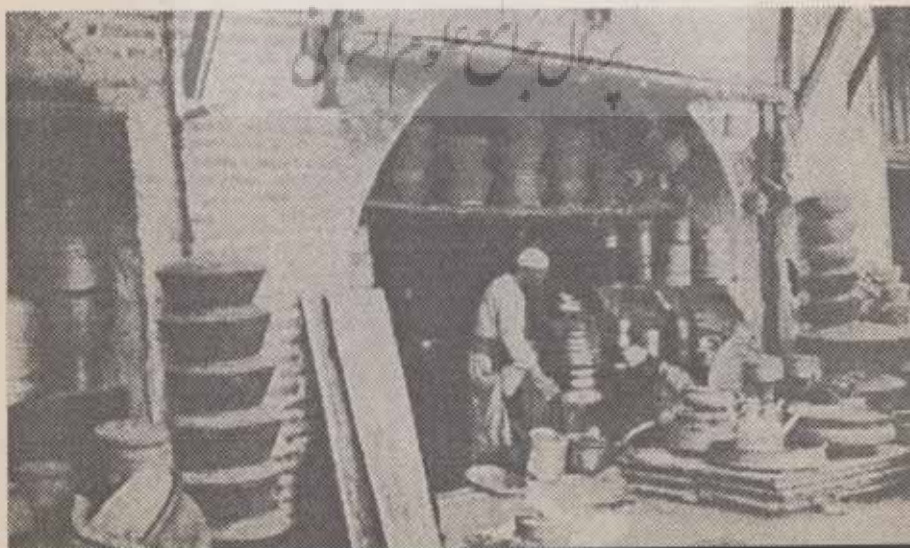
عید آمد در دوشنبه هیجدهم جمادی الاول، آغاز سال خیریت مالک تنگوزئیل، و به قاعده قدیم که در آن دولت علیه متداول بود، سلام عید برقرار، و کلّ امانا و اعیان دولت و مقرران حضرت به خلعت های فاخره مفاخرت جستند. کلّ ممالک محروسه قرار و انتظام داشت و روزگار دولت برومند ... مانند ... ایام بهار و فصل ربیع رو به خرمی و ترقی (همان : ش ۸). کار روزنامه هم به نحو ایضاً: در روزنامه اخبار دولت بهیچ روس، که در تقییس انطباق می شد، در خصوص راه افتادن روزنامه دارالخلافة شرحی نوشته بودند و از قرار نوشته آنها معلوم می شد که روزنامه دارالخلافة را در آنجا بسیار پسندیده بودند. خصوص اشخاصی که خیر خواه اهل این مملکت و مراقب و مواظب تربیت خلق و طالب تعلیم و تعلم زبان پارسی و عربی بودند، چون که منظور امنای دولت علیه در راه انداختن این روزنامه خیر و سعادت خاص و عام، خواه از رعایای ممالک محروسه ایران یا اهالی دول دیگر، بود، به مباشرین این روزنامه ها بسیار شادمانی داشتند از اینکه روزنامه دارالخلافة مبارکه را در دولت های دیگر پسندیده اند و تحسین نمودند (ایضاً).

نوروز گذشت، عظم خلق، از اعلی و ادانی، سیزدهم عید را به شادمانی و تفریح گذرانند، بسیاری به بیرون ها و تفرجگاه ها رفتند. (همان : ش ۹). جمعه پانزدهم حمل، غره جمادی الثانی، نهمین شماره هم باسمه شد. اخبار ولایات به معنی روزنامه جات حکام مرتباً می رسید و اخبار خارجه نیز به نحو ایضاً. وصول روزنامه جات خارجه سرعتی مقبول یافته بود: تاریخ روزنامه آخر که ... رسید ... بیست و ششم ربیع الثانی بود و در روز دوشنبه صبح، ۲۷ جمادی الاول، به دارالخلافة رسید ... در سی روز از لندن تا تهران آمده بود. روزنامه آخر هم که از پاریس ... رسید، ۲۷ ربیع الثانی بود و از این حساب بیست و نه روزه از پایتخت فرانسه تا پایتخت ایران آمده بود. در فرنگستان به جهت کشتی بخار در آب و کالسکه بخار در خشکی ... از برای سیاح و غیره راه پیمودن مثل پریدن طیور می ماند؛ از جمله اینکه مشورتخانه وکیل رعایا و خوانین شب اجلاس می کردند. گفتگوی که

شانزدهمین شماره هم که در «یوم جمعه، بیست و یکم شهر رجب المرجب» زده شد، «برجیس صاحب» تصمیمی دیگر گرفت؛ «روز انتشار آن را از جمعه به پنجشنبه» انداخت. «هفته اول خیلی مشکل بود. روزهای دوشنبه، سه شنبه و چهارشنبه خود... و دو نفر منشی که» داشت، مثل «شتر عصار خانه کار کردند. و می شود «تصور» کرد چه حالی داشت «وقتی که عصر چهارشنبه از چاپخانه به» او «اطلاع دادند که روزنامه عصر پنجشنبه منتشر خواهد شد [به جای صبح]... فوراً این یادداشت را برای مطبعه فرستاد... «حاجی عبدالمحمد، هر گاه روزنامه قبل از ساعت دوازده فردا از چاپخانه بیرون نیاید، من به دولت شکایت خواهم کرد و کمال سعی را خواهم نمود که جریمه سنگینی از شما گرفته شود. دیگر خود دانی.» و روزنامه قبل از ساعت هشت صبح روز بعد حاضر بود. حاجی عبدالمحمد ظاهرآ مرد محترمی «بود» و بهترین چاپخانه ایران را «داشت» ولی برای کارهای دولتی خیلی کند «بود» و احتیاج به سیخ زدن «داشت» (نامه هایی از ایران ۱۷-۳۱۶). به هر حال، این دفعه به خیر گذشت و «نمره هفدهم» صبح «پنجشنبه بیست و هفتم شهر رجب المرجب مطابق سال تنگوزئیل سنه ۱۲۶۷» آماده شد (وقایع اتفاقیه: ش ۱۷).

شاه و امیر در سفر بودند؛ سفر اصفهان. از غرة رجب رفته بودند به سفری پنجاه و اندروزه که در هشتم ذیقعدة به آخر می رسید؛ سفری شوم که در آغازش امیر در اوج قدرت بود و در انجامش در نهایت ضعف. اخبار اردو می رسید و کار مطبعه براه بود. از شماره چهارده تا سی و دو در غیاب امیر زده شد.

کار روزنامه از درج خبر به تفسیر و تحلیل و دلالت هم کشید. قزوین را سیل زده بود و «سواى خرابی که به شهر رسانده، به بعضی از باغ ها چنان گل و لای پر کرده که سر پاره ای درخت ها و تاك ها نمایان بوده و مابقی در زیر خاک و گل سیل مانده» بود (همان: ش ۱۸). شاه دستور تعمیر سد قدیم شهر را داده «و این معنی سبب مزید شکر گزاری و دعاگویی اهالی اعیان و اشراف و رعایا و سکنه



قزوین گردیده» (ایضاً)؛ اما طرفه آنکه: «دانا‌یان فرنگستان در خصوص سیل این معنی را ملاحظه کرده» بودند «که ولایتی که درخت و جنگل نداشته باشد، بعضی اوقات سیل پر زور در آنجا می‌آید و سایر اوقات دیگر خشک و بی‌آب می‌ماند؛ به خلاف، ولایتی که بیشه و جنگل و اشجار دارد، رطوبت آب را در خود ضبط می‌کند و نگاه می‌دارد. چون که اکثر ولایت ایران بی‌جنگل و درخت است، سیل زیاد می‌شود و بعضی اوقات هم بی‌آبی می‌کشد. و در بعضی جاهای ایران پادشاهان قدیم رفع این بلیه را کرده‌اند و در ساختن بندها زیادی آب سیل را نگاهداشته‌اند که به کار زراعت مصرف نمایند، مانند بند قهرود و بعضی بندهای دیگر این ولایت» (ایضاً).

کار اعلانات کماکان لنگ بود و مشتری معدود؛ گرچه روزنامه بین تجار و بازاریان جایی باز کرده بود، چندان که «بعضی از تجار عریضه به امنای دولت علیه نوشته و مستدعی شده»ند «که بعضی اوقات قیمت اجناس تجارت دارالخلافه و سایر امورات داد و ستد تجارتی درین روزنامه‌ها نوشته شود» (ایضاً). «چون که منظور... در راه انداختن این روزنامه‌ها خیر کل اهالی» بود، «از جانب امنای دولت علیه حکم شد... که گاهگاهی، به قرار استدعای آنها، مباشرین روزنامه قیمت این اجناس را بنویسند... و بعد ازین هم ماه به ماه نوشته... شد» (ایضاً) از «مال فرنگستان» گرفته تا «مال هندوستان»؛ از «جلواری سفید اعلا»، «چارقدا آقا بانوی شطرنجی»، «قلمکار و شبنم بدل» تا «قلمکار طیاره»، «قلمکار مدرسی» و «شله ماهوت» (ایضاً).

«قاعده حاصل تهران» آن بود «که شصت روز از عید نوروز رفته، جو تازه از ورامین به بازار آید.» آن سال هم به همین وعده آمد و حاصل اطراف شهر چند روز دیرتر از حاصل ورامین... ابتدای درو گندم بود و حاصل شهر... خوب و فراوان. «گرچه در سمت ورامین جانوری که سن می‌نامند آمده... و حاصل آنجا را قدری خراب کرده... و در سمت قم بیش از ورامین ضرر رسانده» بود (همان: ش ۱۹).

ماه شعبان بود و خلاق به برکت آن به جشن و سرور؛ «محلّه عودلاجان ۷۳ نفر، محلّه چالمیدان ۳۴ نفر، محلّه بازار ۳۰ نفر، محلّه سنگلیج ۳۵ نفر» به خانه بخت رفتند؛ این بود آمار آنچه عروسی در دارالخلافه تهران شد. در شهر شعبان المعظم ۱۲۷۶ (همان: ش ۲۳). نرخ اجناس... از هر مقوله ارزان و فراوان بود؛ «از جمله بیخ که در آن گرمای تابستان بسیار مطلوب بود، و سال‌های سابق گران...، حالا به حدی فراوان شده بود که در سر کوجه‌ها ریخته... و یک من وزن ری به یک شاهی و یک پول فروخته» می‌شد «و هر فقیر و بینوایی قوه داشت که بگیرد و مصرف نماید» (ایضاً).

رمضان آمد. «قاعده دارالخلافه تهران این بود... که در ایام ماه رمضان المبارک اهالی شهر، از کثرت نفاقت روزه، از صبح تا وقت ظهر در منزل‌های خود به استراحت مشغول باشند و از ظهرالی سه ساعت به غروب مانده در مساجد به عبادت...، و از سه ساعت به غروب مانده الی مغرب» هم قرار شد «در امامزاده زید، که متصل به بازار و کاروانسرای اتابکیه» بود، «به جهت مشغولیت که روز را به

شام برسانند. در گردش باشند و کسبه از دارالخلافة و سایر ولایات که اسباب قطعه داشتند، در ایام ماه مبارک در امامزاده زید به فروش برسانند و مردم از سه به غروب مانده الی صبح در امامزاده به گردش باشند (همان؛ ش ۱۹).

مراسله کلنل شیل - وزیر مختار انگلیس در تهران - به امیر، خیر از خواهش لرد پالمستون - وزیر امور خارجه - می داد در طلب دریافت روزنامه بدین مضمون: «این روزها جناب جلالت مآب و نبالت نصاب لارد پالمستان دوستدار را مأمور کرده اند به آن جناب اظهار دارد که از وقوع کاغذ اخبار که آن جناب در ایران گذاشته اند که هر هفته باسسه شده و باعث آگاهی خلائق ایران گردد، دولت انگلیس از استماع این فقره زیاد خشنود و خورسند گردیده اند و هم به دوستدار اعلام داشته اند که از آن جناب خواهش نماید که ازین گازت اخبار قرار بدهند که هفته ای یک گازت هم به اسم جناب معظم الیه به این سفارت بفرستند که دوستدار ارسال دارد. از اینکه از جانب جناب معظم الیه مأمور بود، نگارش رفت. زیاده زحمتی ندارد. ۶ شهر رمضان ۱۲۶۷»

پاسخ امیر هم در نهم این ماه بود: «ملفوظه آن جناب واصل شد و از مسطورانش استحضار و آگاهی حاصل آمد. اینکه اظهار داشته بودند که جناب جلالت مآب لارد پالمستان، وزیر دول خارجه دولت بهیة انگلیس، کاغذ اخبار که در دارالخلافة تهران باسسه می شود پسندیده اند و میل کرده اند که هر هفته یک طغرا از آن کاغذ اخبار به اسم جناب معزی الیه فرستاده شود، دویین وقت شرحی به عالیجاه مستر برجیس مباشر روزنامه اخبار نوشته شد که هر هفته یک کاغذ اخبار به اسم جناب معزی الیه به سفارتخانه آن دولت بهیة بفرستد که آن جناب ارسال دارند. زیاد مصدع نشد. حرر فی ۹ شهر رمضان ۱۲۶۷ (اقبال؛ ۵۴-۱۵۳).

این معنی تنها به آن لرد و کلنل اختصاص نداشت. آن اوقات به مباشرین روزنامه خیر از انگلیس و روس و فرانسه و نمسه و سایر جاهای فرنگستان رسید. روزنامه دارالخلافة تهران که به آنجاها رسیده ... و ملاحظه کرده اند، همیشه را پسند نموده و تعریف و تحسین فرشته اند. خصوصه در روزنامه ها شهر لندن، پایتخت انگلیس و سنت پترزبورق، پایتخت روس، که در گازت دولتی آنجا نوشته بودند و پاریس، پایتخت فرانسه و بعضی از شهرهای نمسه. چون که اهل این دول می دانستند که روزنامه باعث آگاهی و تربیت و تخیر و منفعت خلق است و از آن راه که خیر خواه آن دولت علیه بودند زبان پارسی نیز در میان علما و دانایان آنجا پسندیده و شیرین بود، بسیار خورسند شده و اظهار مسرت و شادمانی نموده بودند و مباشرین روزنامه نیز شادمانی و مباهات داشتند که روزنامه دولت علیه ایران در آن دولت ها مطبوع و پسندیده گردیده و امیدوار بودند که روز به روز بهتر بشود که باعث خیر و منفعت اهل ایران و سایر دول دیگر روی زمین بود (وقایع اتفاقیه؛ ش ۲۶).

گرچه کار روزنامه در خارج از ایران بالا گرفت، اما در داخل هنوز بسیاری کسان هدف از نشر «کاغذ اخبار» را در نمی یافتند، خاصه که دغلکاری فراشان ولایات و ارباب مداخل هم القاء شبهه

شام برسانند. در گردش باشند و کسبه از دارالخلافة و سایر ولایات که اسباب قطعه داشتند، در ایام ماه مبارک در امامزاده زید به فروش برسانند و مردم از سه به غروب مانده الی صبح در امامزاده به گردش باشند (همان؛ ش ۱۹).

مراسله کلنل شیل - وزیر مختار انگلیس در تهران - به امیر، خیر از خواهش لرد پالمستون - وزیر امور خارجه - می داد در طلب دریافت روزنامه بدین مضمون: «این روزها جناب جلالت مآب و نبالت نصاب لارد پالمستان دوستدار را مأمور کرده اند به آن جناب اظهار دارد که از وقوع کاغذ اخبار که آن جناب در ایران گذاشته اند که هر هفته باسسه شده و باعث آگاهی خلائق ایران گردد، دولت انگلیس از استماع این فقره زیاد خشنود و خورسند گردیده اند و هم به دوستدار اعلام داشته اند که از آن جناب خواهش نماید که ازین گازت اخبار قرار بدهند که هفته ای یک گازت هم به اسم جناب معظم الیه به این سفارت بفرستند که دوستدار ارسال دارد. از اینکه از جانب جناب معظم الیه مأمور بود، نگارش رفت. زیاده زحمتی ندارد. ۶ شهر رمضان ۱۲۶۷»

پاسخ امیر هم در نهم این ماه بود: «ملفوظه آن جناب واصل شد و از مسطورانش استحضار و آگاهی حاصل آمد. اینکه اظهار داشته بودند که جناب جلالت مآب لارد پالمستان، وزیر دول خارجه دولت بهیة انگلیس، کاغذ اخبار که در دارالخلافة تهران باسسه می شود پسندیده اند و میل کرده اند که هر هفته یک طغرا از آن کاغذ اخبار به اسم جناب معزى الیه فرستاده شود، دویین وقت شرحی به عالیجاه مستر برجیس مباشر روزنامه اخبار نوشته شد که هر هفته یک کاغذ اخبار به اسم جناب معزى الیه به سفارتخانه آن دولت بهیة بفرستد که آن جناب ارسال دارند. زیاد مصدع نشد. حرر فی ۹ شهر رمضان ۱۲۶۷ (اقبال؛ ۵۴-۱۵۳).

این معنی تنها به آن لرد و کلنل اختصاص نداشت. آن اوقات به مباشرین روزنامه خیر از انگلیس و روس و فرانسه و نمسه و سایر چاهای فرنگستان رسید. روزنامه دارالخلافة تهران که به آنجاها رسیده ... و ملاحظه کرده اند، همیشه را پسند نموده و تعریف و تحسین فرشته اند. خصوصه در روزنامه ها شهر لندن، پایتخت انگلیس و سنت پترزبورق، پایتخت روس، که در گازت دولتی آنجا نوشته بودند و پاریس، پایتخت فرانسه و بعضی از شهرهای نمسه. چون که اهل این دول می دانستند که روزنامه باعث آگاهی و تربیت و تخیر و منفعت خلق است و از آن راه که خیر خواه آن دولت علیه بودند زبان پارسی نیز در میان علما و دانایان آنجا پسندیده و شیرین بود، بسیار خورسند شده و اظهار مسرت و شادمانی نموده بودند و مباشرین روزنامه نیز شادمانی و مباهات داشتند که روزنامه دولت علیه ایران در آن دولت ها مطبوع و پسندیده گردیده و امیدوار بودند که روز به روز بهتر بشود که باعث خیر و منفعت اهل ایران و سایر دول دیگر روی زمین بود (وقایع اتفاقیه؛ ش ۲۶).

گرچه کار روزنامه در خارج از ایران بالا گرفت، اما در داخل هنوز بسیاری کسان هدف از نشر «کاغذ اخبار» را در نمی یافتند، خاصه که دغلکاری فراشان ولایات و ارباب مداخل هم القاء شبهه

روزنامه وقایع اتفاقیه تاریخ جمعه یازدهم شهر ربیع الثانی مطابق سال ۱۲۸۱

نومردوم

قیمت روزنامه پوز فستاد یکم
در یکت پشته پانصد سکه
که در سال در کتاب
چاره بر رویار
می شود



اخبارات داخله ممالک محروسه پادشاهی

دارالخلافه طهران

ساخته شده و بعد از آنکه شد که کارخانه خوب بزرگ در میان ارک
دارالخلافه طهران ساخته شود که استادان در آنجا آمدند مشغول
در تحقیق و کشف و در وقت صبحی خوب کارخانه بیرون می آید یک
کفایت کند و در وقت برآیند چسبنی مناسب برآیند شود
در دارالخلافه این تم کارخانه بلور سازی بنا گذارده بود و دیگر
مشغول شد بعد از آنکه در وقت و در وقت که شد از وقت و در تمام
ولایتی دولت جاویدیت بلور آلات ساده که در آنجا عمل
بلور که قلیان ساده و یکلاسهای چرخ که در آنجا ساخته بودند
از بلور و در آنجا عمل شده بود و در آنجا عمل شده بود و در وقت
سعی آید لاله و مردمی در سایر چیزهایی که قدری اتفاقاً در آنجا
حرف عمل می آید

درین حال همی رستان دارالخلافه طهران در شدت سرما برف
سالمی که شسته بود و برف می برف باز مدتی برف شده که
وقتی بنظر اتفاق فاده بود از اول رستان ایند که برف
تایه بوقت آید و بهر شدت برف داشت که در کمال شدت
چنان برفی شده است که در دوسه روز برف بان کثرت از احوال
مخوش دارالخلافه طهران رفت حالاً چون برف خوب و خوش میگذرد که
روز در برف قباب کم میتوان ایستاد و مثل اول بجا است و کمال
خوبی و اعتدال در چو اما حاصل است که کارخانه هم در میدان
ارک مشغول شده استند
از آنجا که هم تمام ولایت جاویدیت قلیان که طایفه
بر بیه در ممالک محروسه پادشاهی بلور آید از جمله سابق برین چهارم
و توجیه در ساختن منروف چسبنی نمودند که سابقاً ساخته بودند
در لاون و قوار بچسبنی هستند لکن حاصل خمیره بسیار چسبنی زیاده
در برفه که شسته ساخته بودند که در خمیره بسیار است نام بفرغ
چسبنی است قباب و قدجهای بزرگ و سایر قسام چسبنیهای خوب

و نامت چسبالی احدی در عمل او شرکت ننماید

اعلانات چیست. چون که اعلانات چیزی بود که بسیار به کار عامه مردم می آمد و در کل روزنامه های دول خارجه که چاپ می زدند بود، «مباشرتین این روزنامه ها نیز» می خواستند، «موافق حکم دیوانیان عظام، اعلانات را درین دولت علیه متداول نمایند. و قاعده اش این بود که کسی چیزی داشته باشد که بخواهد به فروش برساند یا چیزی بخواهد بخرد و کمیاب باشد و به دستش نرسد یا چیزی بخواهد اعلام نماید، مانند جار که در «بازار» می کشیدند، از قرار معین که در سر روزنامه ها نوشته می شد، «هر سطری پنج شاهی پول به مباشرتین روزنامه» می داد که در روزنامه به خلق اعلان نمایند. و اگر از چهار سطر کمتر بود، «خواه چهار یا سه یا دو و یا یک سطر...» یک هزار دینار بود. زیرا کمتر از یک هزار دینار قابل زحمت نوشتن و چاپ زدن نبود (همان: ش ۲۷).

اعلان بعدی را «خواجه استپانیا» داد. ماجرا آنکه: «از ینگی دنیا به تبریز پیچ بخاری که از آهن در آن ولایت ساخته بودند، تازه آورده... و این پیچ بخاری چنین بود که به اندک هیزم اتاق را گرم می کرد. چهار یک هیزمی که در بخاری های این ولایت صرف می شد، در این بخاری هیچ به مصرف نمی رسید و خاکسترش هیچ به فرش نمی ریخت. و دود در اتاق نمی شد و دائم الاوقات اتاق را به یک هوا نگاه می داشت و چنان بود که در زمستان سرد تبریز یک اتاق را با دو خروار هیمه که متصل بسوزانند، گرم نگاه می داشت تا چهار ماه. اگر کسی طالب خریداری این بخاری پیچ بود، در تبریز، در کاروانسرای حاجی سید حسین، در نزد خواجه استپانیا فروخته می شد. و «ایضاً در نزد خواجه استپانیا فروخته می شد در تبریز، چراغ ها که در میانش روغن می سوزانند. از هر قسم روغن یا پیه در میانش سوخته می شد و بوی هم نمی داد و هر یک از اینها به قدر هشت چراغ متداول روشنایی می داد و خرجش هم از چراغ های دیگر بسیار کمتر می شد و چنین ساخته بودند که زینت و آرایش اتاق می شد (ایضاً).

گویا دل حاجی عبدالمحمد، استاد دارالطیباة دارالخلافة تهران هم از آن همه توضیح و تشریح فواید اعلانات به درد آمد و خود پیشقدم شده «تسویبات بعضی از کتاب ها که در مملکت ایران چاپ زده شده» بود را باسمه کرد. این کتب را «هر کس که طالب خریداری بود، در نزد حاجی عبدالمحمد می توانست یافت (ایضاً). و از آن پس، جز یک مورد اعلان مجدد خواجه استپانیا، مشتری دائمی اعلانات همین حاجی استاد مطبوعه بود.

از اینها گذشته، در کار مطبوعه هم گاه اشکالی به هم می رسید؛ مثل اشکالی که در چاپ بیست و هفتمین شماره پیش آمد: «از روزی که این روزنامه ها بنا شد... که روز پنجشنبه بیرون بیاید، همیشه همان روز، سه ساعت یا چهار ساعت از روز بالا آمده، بیرون آمده و یک ساعت دیگر در میان خلق تقسیم شده بود؛ مگر شماره بیست و هفت که دو صفحه در روی سنگ باسمه خانه خراب شده، لابد دوباره نوشته شد. چند نسخه از روزنامه عصر روز پنجشنبه رسید و مابقی صبح جمعه بیرون آمد و تقسیم شد. در ولایت ایران، در این کار استادی بهتر از حاجی عبدالمحمد، استاد دارالطیباة، که این

روزنامه‌ها را چاپ می‌زد، نبود. «ولکن، چون باسسه سنگی بود، درست خاطر جمع نمی توانست شد که بی عیب بیرون بیاید یا نه. و از عقب افتادن یک روز در آن شماره، امید داشتند که، ان شاء الله، مباشرین روزنامه به طوری تدارک نمایند و مراقب باشند که بعد از آن این گونه معطلی حاصل نگردد و همان صبح روز پنجشنبه بیرون آمده در میان خلق تقسیم شود» (همان: ش ۲۸).

به رغم این اشکالات، روزنامه به راه خود می‌رفت؛ از خرده گیری به «امنای دولت» و دلالت ایشان هم غافل نمی‌ماند؛ مثل توصیه در باب آب تهران. شرح ما وقع آنکه: «آب را که قرار گذاشته بودند که ده روز به ده روز به شهر تهران بیاید، در ماه... شوال به آن قرار نیامده بود. ولکن در هفته آغاز ذیقعد «آب جاری فراوان به شهر آوردند که اغلب محله‌های بالای شهر سیراب شد و تا چند روز دیگر به کل شهر رسید. در دارالخلافة تهران نسبت به سایر پایتخت‌های روی زمین آب جاری بسیار بود. «ولکن، آن را به طوری که پاک باشد و کثیف نشود، نگاه نمی‌داشتند. در اکثر شهرها، نهرها روپوشیده بود و ممکن نبود که بگذارند در میان آبی که به خانه‌ها می‌رود، چیزی بشویند. در قدیم، در شهر لندن، پایتخت انگلیس، آب را به میان شهر در میان کنبه درخت‌های بزرگ که مثل تپوشه مجوف کرده بودند می‌آوردند و آن زمان که چدن در ولایت انگلیس ارزان شد... این تپوشه‌ها را از چدن می‌ساختند و در میان هر خانه لوله‌ای از سرب با شیر گذاشته بودند که آبی که لازم داشتند، از آنجا می‌کشیدند. اما، آب جاری شهر لندن نسبت به آب جاری شهر تهران بسیار کمتر بود؛ مگر آب رودخانه تمس که آن هم به جهت کثرت خلق کثیف بود و مشروب نبود. با اطلاع بر تمامی این احوال، روزنامه بر آن بود: «راست است که در تهران نمی‌شود مانند شهرهای فرنگستان راه آب را سازند. ولکن، می‌شود با ساروج سر پوشیده نمایند. و اگر این قرار بگیرد، بسیار فایده به خلق خواهد داشت و اغلب ناخوشی‌ها که از عفونت و کثافت آب بر می‌خیزد، رفع خواهد شد» (همان: ش ۳۱).

«تابستان آن سال هم حرارت و گرما بیشتر از سال‌های دیگر بود. حتی در اردوی همایون هم به سبب گرمی هوا بسیاری از سربازها و سایرین به ناخوشی تب و لرز و غیره دچار آمدند (همان: ش ۳۳). تحمل این گرما بر مباشرین روزنامه آن‌گاه سخت تر و طاقت فرساتر می‌شد که در کارشان فتوری می‌افتاد. عمده مسئله از تهران نبود؛ مسئله از ولایات بر می‌خاست و مشی پاره‌ای حکام و مأمورین ولایتی: «در اول راه انداختن این روزنامه‌ها، حسب الحکم دیوان اعلیٰ به عهده چاکران دولت علیّه که در دربار همایون و سایر ولایات بودند و لازم بود که از هر خبر دولتی مطلع باشند، حکم شده بود که روزنامه بدهند و مباشرین روزنامه هفته به هفته برای آنها روزنامه فرستادند و حکم دیگر این بود که تنخواه این روزنامه‌ها را در هر ولایتی حکام جمع کرده و شش ماه به شش ماه به مباشرین روزنامه برسانند. حکام بعضی ولایات کوچک که نزدیک به دارالخلافة بودند، تا قبوض

مباشرین روزنامه به آنها رسید، تنخواه را زود جمع کرده فرستادند و آنچه توانستند، امداد و در راه انداختن این شغل کردند؛ خصوص حکام، مازندران و استرآباد و بعضی ولایات دیگر که مشتری روزنامه ها را زیاد کردند. چون که امنای دولت علیه در راه افتادن این روزنامه ها کوشش داشتند، «امیدوار» بردند که حکام به جمع کردن تنخواه روزنامه ها و فرستادن اخبار از ولایات به نزد مباشرین روزنامه و نظم در تقسیم روزنامه ها و فرستادن اخبار از ولایات به نزد مباشرین روزنامه و نظم در تقسیم روزنامه ها که در ورود روزنامه از دارالخلافة تهران بی دردسر و تغییر و تبدیل به صاحبانش برسد، امداد درین کار بشود و هر خبری که قابل نوشتن باشد، از هر ولایتی به مباشرین روزنامه بنویسند. و چون که روزنامه این دولت علیه، آن زمان به فرنگستان می رفت، «اگر خبر راست از گزارش این دولت به آنجاها» می رسید، باعث نیکامی و اعتبار دولت و جواب بعضی اخبار دروغ بود که پاره ای اوقات از آن دولت در روزنامه های فرنگستان و هندوستان و غیره می نوشتند. «اکثر آنها که اخبار از ایران در روزنامه فرنگستان و غیره» می نوشتند، «یا سیاح» بودند که تازه آمده و گزارش این دولت را درست فهمیده . . . و چیزهای بی معنی می نوشتند، «یا اشخاصی که به سبب عداوت به آن دولت، چیزهای بی اصل» می نوشتند که بالمره بی پایه بود و اگر گزارشی هم اتفاق افتاده بود، از نوشتن آنها درست معلوم نمی شد. «درین صورت، اگر روزنامه صحیح از آن دولت علیه به آنجاها می رفت، «رفع جمیاتی که آنها» می نوشتند، می شد. «و البته بسیار لازم بود، هم از برای مباشرین روزنامه و هم به جهت آنها که اخبار از ولایات» می نوشتند، «آنچه صدق گزارش بود» بنویسند. زیرا که اگر حقیقت حال درین روزنامه ها نوشته نمی شد، «البته اشخاصی پیدا می شدند که گزارش را به طور بد» بنویسند که بیان واقع نباشد. «و اگر آنچه حقیقت حال» بود «درین روزنامه ها نوشته می شد، هم روزنامه در دول خارجه معتبر» می شد، «و هم باعث اعتبار دولت . . . بود» (ایضاً). اما، دریغ از گوش شنوا!

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی



تابستان گرم سپری شد، پائیز از راه رسید. «آخر تابستان، به جهت شدت گرما بعضی از چشمه‌ها خشکیده و آب کل اطراف تهران کم شد. . . و به جهت زیادتی زراعت، آنچه آب بود، در بیرون شهر مصرف شد» و به شهر نیامد. «حالا هم که اوّل پائیز و وقت کاشتن حاصل شتوی بود، «باز آب در بیرون شهر زیاد مصرف می شد. «با وصف این . . . ، قرار دادند که پنج شبانه روز آب جاری از چهار شترگلی شهر داخل شده به کل محلات و خانه‌های شهر برسد» (همان : ش ۳۵). مشکلات تهران تمامی نداشت، بعینه مشکلات روزنامه: منشاء اخبار خارجی، جز گزارشات فرستادگان ایرانی، جراید فرنگی بود که از اسلامبول می رسید؛ خاصه «جريدة الحوادث»، جريدة ترکی آن دیار، که بیشترین سهم را در تأمین اخبار سایر دول داشت. آمد زمانی «آن چاپار دیر کرد» و در بین حاضر کردن . . . روزنامه‌ها چاپار از اسلامبول رسید؛ روزنامه چاپی اسلامبول و پاریس و لندن و اکثر جاهای روی زمین را «به مباشرین روزنامه دارالخلافه» رساند. اما، «چون که جا نبود که همه روزنامه را به تفصیل بنویسند، لهذا، مختصر نوشته شد و سایر اخبار دول خارجه» به «هفته آینده» ایصال گردید (ایضاً). شماره سی و پنجم کوتاهترین اخبار خارجه را داشت.

جز این هم بود: و مطابق معمول مسئله اعلانات و کج فهمی خلق الله. امان از این اعلان که جز سوء تعبیر و فهم، به چیزی نیانجامید. «در باب اعلانات که در آن «روزنامه‌ها قیمت آن نوشته می شد، «عوام الناس» آن «ولایت هنوز درست ندانسته» بودند که معنی آن چیست، بلکه از خواص نیز نظر به اینکه این قاعده تا آن زمان در آن «دولت علیه متداول نبود. . . این مسئله برایشان مشتبه شده و چنان دانسته. . . که قیمت اعلانات نیز مانند قیمت روزنامه از هر کس که روزنامه دارد، مطالبه خواهد شد.» لهذا، «با اینکه مباشرین روزنامه در اوایل روزنامه‌ها اعلانات را مشروحاً نوشتند، مجدداً نوشته شد» که اگر شخصی عمارتی یا باغی یا ملکی یا هر چیزی که داشته باشد بخواهد بفروشد و بخواهد که خلق مطلع بشوند و هر کس مشتری می شود بخرد، درین روزنامه‌ها می آید و می نویسد و مطلبش هر چند سطر که بشود، موافق قراردادی که در اوّل روزنامه‌ها اعلانات داده شد، قیمت آن را به مباشرین روزنامه می دهد. یا تاجری اسباب تازه‌ای آورده و می خواهد که مردم را خیر نماید، یا کسی چیزی گم کرده است، یا کسی مال پیدا کرده است و می خواهد به صاحبش برساند، به شرح مزبور در روزنامه اعلان می کند و خلق خبردار می شوند و این قراری است که به جهت استحضار و رواج داد و ستد و معاملات خلق منفعت دارد» (همان : ش ۳۹). اما، باز هم نشد که نشد؛ شیوه مرسوم خلق الله در داد و ستد، بیدی نبود که به این پادها بلرزد. نقر نقش نو بر خارای عادات دیرسال آن جماعت به آن زمان کوتاه میسر نبود.

برگ ریزان پائیز بود؛ هوا به سردی می گرائید؛ ابرهای تار و تیره از دور می رسید و شمع آفتاب گرمایی چندان نداشت. «خبری از طرف کرمانشاهان رسیده بود که علامت ناخوشی ویا در آنجا به هم رسیده. اولیای دولت علیه فی الفور احکام صادر، و مقرر فرموده بودند که در معابر آدم و مستحفظ

گذاشته، مانع از عبور مترددین آن صفحات به این ولایت شوند. و این از معدود موارد بود در طول عمر حکومت های این سرزمین که شیوع آن مرگامرگ از فقر برخاسته را اعلام می داشت.

شاه و امیر دیر زمانی بود آمده بودند. ماه محرم آمد و دسایس خودی و بیگانه کار ساز و ستاره دولت امیر رو به افول. آن جوان بر تخت نشسته دل در گرو لیلایی دیگر داشت که بر تلون مزاجش حدی متصور نبود؛ برهوتی را می ماند که هیچ چیز در او ریشه نمی کرد و جز به همت باغبانی سبج و غیر گلی پنج شش روزه بار نمی داد.

چهل و دومین شماره روزنامه درآمد در «یوم پنجشنبه بیست و ششم شهر محرم الحرام مطابق تنگوزئیل سنه ۱۲۶۸ هجری قمری. سرکار اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاهی، به اقتضای رای جهان آرای ملوکانه، صلاح و صرفه ملک و دولت و خیر و ثواب امور سلطنت را در این معنی ملاحظه فرمودند که میرزا تقی خان را از پیشکاری دربار همایون و مداخله در امور داخله و خارجه و منصب امارت نظام و لقب اتابکی و غیره ذلک و کل اشغال و مناصبی که به او محول بود، به کلی خلع و معزول فرمایند. لهذا، در روز چهارشنبه بیست و پنجم این ماه حکم از مصدر سلطنت عظمی به همین صراحت شرف صدور و نفاذ یافت و او بر حسب امر قدر قنبر همایون از تمامی امور و مشاغل معزول و مسلوب الاختیار گردید. و چون مراتب لیاقت و شایستگی جناب جلالت مآب کفالت و کفایت انتساب مقرب الخاقان اعتمادالدوله العلیه العالیه، که در اصالت و نجابت و بایستگی از اکتفا ممتاز و اباعن جد از جمله معتبرین و معتمدین حضرت و دولتخواهان دولت چارید آیت اند، به رجوع این مهم خطیر در پیشگاه نظر انور اقدس همایون ظاهر و لایح آمد، لهذا جناب معزی الیه را از سلک تمامی چاکران دربار همایون انتخاب فرموده به تفویض منصب جلیل و شغل نبیل صدارت عظمی مخصوص و به اکسای یک ثوب جبه شمسه مرصع مکمل به العاس و یاقوت آبی از جامه خانه خاص از ملیوس تن مبارک مخلع فرمودند. . . . (همان : ش ۲۲).

دیگر امیر نبود؛ رفته بود به دیاری تا زنگ بگشوده خود ببیند. شاه جوان هم نبود؛ به دلالت «جناب جلالت مآب کفایت انتساب» به عیش رفته بود با خانم ها به عشرت آباد. روزنامه هم دیگر آن روزنامه نبود صدیق و ساده و دور از تکلف؛ زبانی دیگرگون داشت، نه آن سان که «امتای دولت» پیشین می پسندیدند، که زبانی در خور «مقرب الخاقان اعتمادالدوله العلیه العالیه»، «جناب جلالت مآب کفالت و کفایت انتساب، قواماً للدوله العلیه و نظاماً للشوکه البهیة . . . (همان : ش ۲۲). برجیس صاحب هم حال چندانی نداشت. مزاجش براه نبود و از «عهد مدیریت روزنامه» بر نمی آمد. «خاصه بعد از سقوط» امیر «که مشکل جدیدی هم بر وی روی آورد: . . . صدر اعظم جنید . . . می بایست مندرجات هر شماره را شخصاً قبل از اینکه به چاپخانه فرستاده شود ببیند و هر دفعه چندین ساعت وقت او در اتاق صدراعظم تلف» می شد «تا بتواند به صدراعظم دسترسی پیدا کند» (نامه هایی از ایران : ۳۱۷).

دریغ از آن گزات! حیف از آن جمله محسنات! آن «رعایای صادق» که می بایست «دانا و بینا» شوند، از تمامی اخبار فرنگ، اختراعات و اکتشافات، خبر دارالشوراها و خانه های وکیل الرعایا طرفی نبستند و پس از عزل امیر چون به تعقل نشستند، جمعی گفتند: «نحوسط طوفان عجیبی که در هفتم محرم ۱۲۶۸ برخاست و چادر تکیه دولت که محل روضه خوانی و عزاداری عمومی بود پاره پاره کرد و بلورینه آلات را شکست، این بود که پس از چند صباحی دیگر امیر معزول گردید. . . . جمعی دیگر گفتند: نتیجه زلزله ای که در ظهر روز ۲۵ محرم ۱۲۶۸ در تبریز رخ داد، این بود که در همان وقت امیر از مقام صدارت و امارت نظام و بالاخره تمام مشاغل دولتی خلع گردید» (آدمیت: ۴۶۷).

در یک کلام، آن «رعایای صادق» راه خود می رفتند؛ تا به آخر هم «از بعضی جاها به مباشرین روزنامه ها» کسی نتوشت که معنی «مشورتخانه وکیل رعایا و خوانین» چیست؛ اعلانات هنوز هم مسئله بود.

ایت تیل رفته بود؛ تنگوز تیل هم می رفت؛

سوز سردی می آمد؛ زمستان در راه بود.

کتابخانه ۴۷

کتابشناسی

۱. آدمیت، فریدون. امیرکبیر و ایران. تهران (امیرکبیر) ۱۳۲۲.
۲. اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان. صدرالتواریخ. به اهتمام محمد مشیری، تهران (وحید) ۱۳۲۹.
۳. افشار، ایرج. سیر کتاب در ایران. تهران (امیرکبیر) ۱۳۴۲.
۴. اقبال، عباس. میرزاتقی خان امیرکبیر. به اهتمام ایرج افشار، تهران (نوس) ۱۳۵۵.
۵. تاریخ روزنامه نگاری در ایران. یادگار. سال اول، شماره ۷.
۶. تربیت، محمد علی. ورقی از دفتر تاریخ مطبوعات ایرانی و فارسی. مندرج در: براون، ادوارد. تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت. ترجمه و تحلیله و تعلیقات تاریخی و ادبی محمد عباسی. جلد دوم، تهران (معرفت) ۱۹۵۸.
۷. خان ملک ساسانی، احمد. سیانتگران دوره قاجار. جلد دوم، تهران (بابک) ۱۳۵۲.
۸. رضوانی، محمد اسماعیل. سیری در نخستین روزنامه های ایران. بررسی های تاریخی، سال دوم، شماره اول.
۹. روزنامه وقایع اتفاقیه، سنوات ۱۲۶۷ و ۱۲۶۸ هجری قمری.
۱۰. نامه های امیر به انضمام نوادر الامیر. تصحیح و تدوین سیدعلی آل داود، تهران (نشر تاریخ ایران) ۱۳۷۱.
۱۱. نامه هایی از ایران (بر اساس: Letters from Persia. by charls and Edward Burgess, 1828- New york, 1942). 1855. راهنمای کتاب. سال اول، شماره ۳.
۱۲. نفیسی، سعید. [مقاله] مطبوعات. ایرانشهر، جلد دوم، تهران (کمیسیون ملی یونسکو) ۱۳۴۲.